

زراتشت نامه:

گشتاسب به زردشت گفت: «فرمان تو بر جان من چون فرمان یزدان است.»
و زردشت به او گفت که: «آرزوی ترا درخواست کردم.» زردشت فرمود درون^۱
برپا دارند و در آن درون می، گل، شیر و انار بگذارند. گشتاسب از آن می‌یشت
شده^۲ خورد و سه روز بخفت و روانش به‌مینوشد و همه چیز را در آنجا آشکارا بدید
و پایه خود و هر کسی را در آنجا یافت. پشوتن شیر یشت شده را خورد و جاودانه
شد. جاماسب گلی یشت شده را برگرفت و همه دانشها بر او روشن گشت. اسفندیار
دانه انار یشت شده را خورد و روین تن گشت.

و جرکرد دینی:

که در زندگی، برترین جهان را ببند و برای خویشتن (این را) پذیرفت. اشوزردشت
به یاری اورمزد خدای، به روز مینوییی مانسرسپتند^۱، ماه سپندارمد، گیاه برسم^۲ را
گسترده و درون یشت^۳. بر آن درون، شیر، گل، می و انار نهاد. پس از ستایش و
نیایش آفریدگار مهربان می دعا خوانده را به گشتاسب داد تا به خواب شد و برترین
جهان را دید و گل را به دستور^۴ او جاماسب داد و او را از آنچه هست و بود و خواهد
بود (از طریق) همه ستارگان^۵ بیاگاهاند. انار را به اسفندیار بخشید. اسفندیار سخت
تن^۶ شد، به طوری که کارد تیز برتن او اثر نمی کرد. همه پشوتن پسر گشتاسب
شاه شیر دعا خوانده داد. در همان زمان او بی‌مرگی و بی‌پیری یافت - یعنی
بی‌مرگی یافت - پس گشتاسب شاه بردین به مزدیسنان بی‌گمان شد و آشو زردشت
سپیتمان را به پیامبری پذیرفت و دین به پاك مزدیسنان را در جهان رواج داد و به این
صورت، معجزه‌های بسیار از آن فره‌مند پیامبر زردشت به چشم خویش دیدم. اندک
از بسیاران به راستی نوشته شد. آفریدگار روان بزرگ او را بیامرزاد.

زراتشت‌نامه منظومه‌ای است از زرتشت بهرام پژدو، شاعر سده هفتم هجری. او زراتشت‌نامه را از متن پهلوی به فارسی به نظم گزارش کرده است. بیت های زیر در باره رویین تن شدن اسفندیار است:

زراتشت گفت ای شه نیک نام	چو از چار حاجت یکی شد تمام
یل نامور مفرخ روزگار	بفرمای گفتن به اسفندیار
که تا قوت دین یزدان کند	که با من پیش تو پیمان کند
نیاردش فرمان دین زیر پای	کمربندد از بهر دین خدای
برآرد ز جان و تن او دمار	کسی کو بود دشمن کردگار
ز زرتشت پذیرفت این رنج و کار	پیش پدر شد یل اسفندیار
ابا دست زنهار سوگند خورد	چو با وی یکی دست زنهار کرد
بدست و بتیغ و به لفظ درشت	که باشد زراتشت را یار و پشت
برون آرد از کالبد جان اوی	کسی کو بتابد ز فرمان اوی
بکردند زین گونه قول و قرار	چو در پیش شه با یل اسفندیار
بخواند و بنالید بر دادگر...	زراتشت ازانجا دعای دگر

ص ۶۷

چو شد سوی برهان دین رهنمون	زراتشت فرمود یشتن درون
می و بوی و شیر و یکی نار نیز	نهادند بر آن درون چار چیز
زراتشت پیغمبر ارجمند	چو یشتش مر آنرا بوستا و زند
ز خوردن همانگاه آگاه گشت	ازان یشته می، خورده شاه گشت
روانش بمینو شد ایزدپرست	تش خفته سه روز بر سان مست
روانش همه نیکوی آشکار	بدید اندر ان مینوی کردگار
هم آن جای نیکان و پاکان بدید	بمینو در آن جای خود بنگرید
همیدون بدید از عجایب بسی	بدید اندرو پایه هر کسی
بخورد و نیاورد از مرگ یاد	پشوتن ازان در طرف شیر داد
همه علمها گشت روشن بدوی	بجاماسپ دادش ازان یشته بوی
و تا رستخیز آنچه خواهد شدن	بدانست چیزی که باید بدن
ازان یشته خویش یک دانه نار	وزان پس بدادش به اسفندیار
نبد کارگر هیچ زخمی بروی	بخورد و تنش گشت چون سنگ و روی
که بودست رویین تن اسفندیار	ازین گونه اندر سخن هوش دار

ص ۷۶-۷۷